

رویکرد سیاسی - حقوقی

صلح پست مدرن

بر مبنای سازنده گرایی

محمود شهیدی

پست مدرنیسم با استفاده از سازه‌های زبانی مناسب به نظر می‌رسد. در یک دیدگاه شکاکانه پست مدرنیسم تفکر کم‌تحرک و ایستایی محسوب شود چه به منزله انکار اصول مطلق، دست شستن از جست‌وجوی بشری برای حقیقت (ضدیت با انگارگان حقیقت محور) رد اومانیزم، معرفت تاریخی، دانش مدرن، سازمان عقلی و انکار بنیادها و شالوده‌هاست. اما اتخاذ چنین دیدگاهی به منزله‌ی واگذاری (امور)، عزلت‌طلبی و رها کردن مسئولیت و تلقی گسست رادیکال از مدرنیته است. در این دید با اعتقاد به نبود روش تحقیق در امر سیاسی، روش ضد قاعده پذیرفته می‌شود،

1. postmodern

درآمد

بحث دگرگونی در روابط بین‌الملل، تحول در انگارگان مختلف از جمله صلح را گریزناپذیر ساخته است. فرآیند جهانی شدن در این زمینه تأثیر شگرفی داشته است. لذا کندوکاو در مفهوم صلح از منظر دنیای جدید - پست مدرن - در ابعاد سیاسی و حقوقی مطلوب و جالب به نظر می‌رسد.

اهمیت صلح در دنیای پست مدرن^۱ احیای بازیگران قدیم با دستور کار جدید در سیاست و بازآفرینی زبانی و کلامی افراد و گروههای رانده شده به حاشیه و تلاش برای پذیرش گروههای جدید و شناخت شبکه درهم بافته تعاملها و تقابلها است.^(۱)

به رغم برخی پیچیدگیها، تجزیه و تحلیل

در حالی که این نوشتار رهیافتی مشابه «هر چیزی ممکن است»^۲ را مدنظر قرار می‌دهیم. پست مدرن‌های شکاک و بدبین، دانش حامیان روشنگری را منحصر به حرف‌های کلیشه‌ای و بی‌ارزش می‌دانند: از جمله ستایش صرف از عقلانیت ابزاری، اعتقاد به کاهش تنوع فرهنگی و پیشرفت ایده‌آلی تاریخ و پیش‌داوریهای تند و تیز. از دید گروه شکاک، روشنگری به عنوان مظهر و نماد مدرنیته «دیگر» پست مدرن است.^(۳) آیا پست مدرنیسم ذاتاً با روشنگری سازگار است؟ از دید خوشبینانه ما این مفهوم نشان دهنده‌ی یک دانش جدید است که به نوعی شالوده‌های تجربی (عملی) روشنگری را با شکاکیت یا بدبینی قوی پست مدرن ترکیب می‌کند. بررسی و مطالعه مفاهیمی مانند آزادی بیان، حقوق زنان، فردگرایی و استعمار در متن روشنگری و در دستور کار قرار گرفتن آنها در پست مدرنیسم - هر چند با رویکرد شالوده‌شکن - نشانه‌هایی از امکان‌پذیری این دیدگاه ترکیبی به شمار می‌رود. ما نیازمند به درک غنی‌تری از آنچه پست مدرنیسم به تنهایی تجویز می‌کند، هستیم. این روش شناختی سبب می‌شود از تعارضات و پیچیدگی مفهومی/زبانی این واژه تا حدی کاسته شود، چه تغییر مبنای سازمانی جوامع از فرآیند صنعتی شدن و نظام طبقاتی به جوامع تکه تکه و فرا اطلاعاتی و طرد مبنای وفاداری سنتی، منادی نوعی فردگرایی نوین و تبعیض‌زدایی است که پست مدرنیته پلورال را

پس با تأسی به برخی دیدگاه‌های انتقادی، مشابه یورگن هابرماس^۳ (متمایل به مکتب انتقادی) و آنتونی گیدنز^۴ (متمایل به چپ) ضمن پرهیز از ساده‌انگاری روشنگری و جزم‌انگاری پوزیتیویستی اساس روشنگری آن‌گونه که امثال فوکو^۵ مدنظر دارند کلاً رد نمی‌شود. بر این اساس اگر روشنگری استمداد از عقل برای حرکت به سوی آزادی نباشد، باز تولید ارزشهای مطلوب نظام سلطه هم نیست. صلح فرامدرن طبق این نوشتار از منظر روشنگری نیز قابل درک است. دفاع از مدرنیته در شرایطی که رابطه خصمانه و زمینه‌ساز (تمهیدی) با چالشهای پست مدرن دارد، مشکل می‌شود. مثلاً دفاع هابرماس از پارادیم بین‌الذلهانی^۶ کنش ارتباطی^۷ که مبتنی بر رویکرد ایده‌آلی و جریان آزاد اطلاعات است دفاعی است که هر چند ملاحظات عملی کنش اجتماعی را می‌پذیرد اما انگاره معیارهای کلی و متعالی حقانیت (مشروعیت) را نیز فراموش نمی‌کند. هر چند دیدگاه پست مدرن بدون معیارهای مشروعیت و اعتبار بخشی وجود ندارد اما به آنها اعتباری متعالی یا نهایی نمی‌بخشد.^(۴)

آیا نظریه‌ی فرامدرن آمادگی پذیرش سازش نظری - مثلاً در قالب گفتگو و مذاکره به سبک هابرماس - را دارد. دیدگاه فرامدرن خود

2. Everything possible 3. Jurgen Habermas

4. Antony Giddens 5. Foucault

6. Intersubjectivist

7. Communicative action

نوید می‌دهد.^(۳)

را به برخی معیارهای حقانیت که کم و بیش به سیاست باز می‌انجامد متعهد می‌بیند و همین تعهد، آن را به معیارهایی قابل مقایسه با دیدگاه هابرماسی پیوند می‌دهد، هرچند شالوده‌شکنانه و به تبع فارغ از حقایق قطعی و جهت‌گیریهای آرمانی است.

تیین شناخت شناسی صلح پست مدرن - در همین راستا قابل بررسی و ارزیابی است؛ چه در عین اینکه نوعی رابطه‌ی شالوده‌شکنانه با ارزشهای اصلی مدرنیسم مانند دموکراسی، خردگرایی و فردگرایی برقرار می‌کند، ولی گرایش‌های بخش آن کاملاً عمل‌گرایانه^۸ است یعنی به سیاست آن دسته از جنبشهای معاصر گرایش دارد که انگاره مدرن حق تعیین سرنوشت را اتخاذ کرده و به آن شکل نوینی داده‌اند.^(۵) به اعتقاد ما صلح به مفهوم پست مدرن زمانی معنا می‌یابد که حق تعیین سرنوشت فردی با حق تعیین سرنوشت جمعی (یا دولت) به گونه‌ای تلفیق شود. این تلفیق با رهیافتی احترامی و مبتنی بر عدالت توأم خواهد بود.

لذا آنچه در این نوشتار مدنظر است پست مدرن خوشبین با اذعان به نیاز به «گذشته» - روشنگری - و تجربیات آن است. نگارنده صلح پست مدرن را در تلازم با تفکر «باز اندیشانه» با رعایت اصل «احترام» و «انصاف» می‌انگارد. تفکر بازاندیش را در رفتارگرایی شناختی^۹ اسپروتر و احتمال‌گرایی محیطی^{۱۰} استیوسون و شناخت و آگاهی به خود‌گیدنز می‌بینیم.

از دید‌گیدنز در فضای مجازی کنشها این ساختارهای پنداری است که محدودیتها و امکانات را فراروی کنشگر قرار می‌دهد و در نهایت از راه تعامل دیالکتیک آگاهی کنشگر را برای بهینگی بازکنش خود می‌افزاید؛ تجربه جدید در اثر شناخت جدید براساس رهیافتهای محیطی.^(۶)

به این روی از نوعی چارچوب تحلیلی سازه‌گرایانه موسع، انعطاف‌پذیر و کل‌گرا برای تقویت مفهومی پست مدرن بهره برداریم. نقش زبان در تکوین هویت و تعامل معانی و برساخت گفتمان اجتماعی برجسته می‌شود و تفهم در کلیات شکل مطلوب دانش تلقی می‌شود. از آنجایی که دستیابی به صلح پایدار امری اجتماعی است لذا تکوین‌گرایی اجتماعی کمک می‌کند تا فرآیندی را رقم زنیم که از تعامل پویای کنشگران بازاندیش و آگاه به نوعی هم‌بستگی «نسبی» و دموکراسی «تفاوت‌شناس» دست یافت.

اصولاً هابرماس با اعتقاد به تداوم نسبی روشنگری، فراتر از پست مدرنیسم و در کنار سنت روشنگری قرار می‌گیرد تا از اعتقادش به عقلانیت و پیشرفت با بهره‌گیری از اندیشه‌های جدید روشنگری دفاع کند. فلسفه‌اش تداوم روشنگری به طور محدود، در راستای حل مشکل مدرنیته و حل اعتراضات شکاکانه

8. Pragmatic

9. Cognitive Behaviorism

10. Environmental Probabilism

پست مدرنیزم از راه یک تئوری سیستمی کنش ارتباطی در فضای عمومی است.^(۷) پارادایم نگارنده، نوعی مدل تعدیل شده این تئوری در راستای شرایط پست مدرن محسوب می‌شود. برخی اندیشمندان پست مدرن روابط بین الملل مانند آر.بی. جی واکر^{۱۱} و ریچارد اشلی^{۱۲} نیز ضمن توجه به تفکر جدید در فهم روابط بین الملل از اینکه هر آنچه در دانش سیاسی کلاسیک و روابط بین الملل مدرن متداول است، کنار گذارند ابا داشته‌اند. هدف آنها در واقع عمدتاً به متن کشاندن مسائل حاشیه‌ای و مفاهیم در تبعید روابط بین الملل و سخن گفتن به زبان جدید بوده است.^(۸)

اصولاً مراجع گفتمانی صلح پست مدرن نیز متنوع و متفاوت به نظر می‌رسد که از این دید شامل تمام بازیگران و کنشگران هدفمند و صاحب قدرت می‌شود. مطابق دیدگاه فوکو اعمال قدرت نمی‌تواند و هرگز محدود به برداشت سیاسی/حقوقی از حاکمیت نبوده و در این زمینه به شکل‌گیری «گفتمانی قدرت» و در مواردی به «قدرت خرد» اشاره می‌کند.^(۹) وی معتقد است وظیفه مانع آزادسازی حقیقت از چنگال قدرت که تغییر عملکرد قدرت است.^(۱۰)

تنوع و گستردگی مراجع گفتمانی صلح سبب می‌شود که با انباشت سخت‌افزار و عقلانیت تام‌گرا (مطلق) نتوان به صلح پست مدرن دست یافت. لذا جنبه‌های نرم‌افزاری این واژه در چارچوب گفتگو، زبانی کردن (هانا

آرنت)، بازی زبانی (لیوتار)، کارکرد زبان به عنوان ابزار مفاهمه و ارتباط (ویتگنشتاین) و نشانگان معناشناختی (دوسوسور) معنا می‌یابد. با این حال با عنایت به بحث قدرت مشرف بر حیات ورده‌بندیهای اجتماعی در اندیشه فوکو از یک سو و تفاوتها، محلی‌گراییها و خاص‌گراییهای پست مدرن از دیگر سوی به نظر می‌رسد به جای وضع ایده‌آل کلامی از نوعی وضعیت تقلیل یافته در این زمینه پیروی نمود که کنش ارتباطی ایده‌آل را در این موارد به کنش احترامی توأم با عدالت تقلیل می‌دهد. فرضیه بحث ما این است که از تعامل گفتمانی^{۱۳} ساختار / کارگزار و بر ساخت هویت‌های کلی، مبنی بر شناسایی و احترام به خاص‌گراییهای پست مدرن، صلح مدنی به مفهوم نوین بازسازی می‌شود.

مفروضات این نوشتار عبارت است از اینکه اولاً در عصر پست مدرن سیاست‌های زبانی و کلامی برجسته می‌شود. ثانیاً، تئوری کنش ارتباطی - که مبتنی بر پارادایم مدرنیته و عنصر روشننگری است - پاسخگوی تأمین صلح در عصر پست مدرن نخواهد بود. ثالثاً آنکه دیدگاه فرامدرن شکاک و بدبین نیز راهگشا نخواهد بود، چه به منزله نفی هرگونه اصل و قاعده خواهد بود. و در نهایت اینکه

11. R.B.J.Walker

12. Richard Ashley

۱۳. گفتمان در اینجا به معنای کلان‌کلمه و دربرگیرنده رویکردهای متحول کلامی و زبانی با تأکید بر برداشت‌های انعطاف‌پذیر و موسع کلامی است.

تمایزها، خاص‌گرایها و محذوراتمان گفتمان قدری مستلزم نوعی بازنگری در تئوری کنش ارتباطی و وضعیت ایده‌آل کلامی است.

در این راستا سازه‌گرایی^{۱۴} در معنای موسع و منعطف آن می‌تواند کارساز باشد به گونه‌ای که همگام با شرایط عصر فرامدرن علاوه بر دولت‌ها، سایر بازیگران و کنشگران را در برگرد و از مفاهیم درون / برون و دوست / دشمن شالوده‌شکنی نماید.

وجه نگرش ما در این نوشتار توصیفی است که منطبق با دیدگاه پست مدرن در تعامل معنادار ساختار و کارگزار به نظر می‌رسد. تلاش می‌شود پیش‌بینی خاصی نباشد بلکه صرفاً بر اساس وضعیت‌ها، واقعیات نمایانده شود. مطالب تحلیلی این نوشتار در ۴ بخش به شرح ذیل ارائه شده است:

۱- جهت‌گیریهای ارزشی مشترک

دهه ۶۰ با نفوذ بسیاری از سازمانهای اجتماعی صاحب نفوذ، شورش عمومی علیه هنجارها و ارزشهای مسلط که از راه و رسم زندگی آمریکایی و نظم سرمایه‌داری دفاع می‌نمود - مقارن بود مانند مقاومتها در جنگ ویتنام، خشونت‌های پراکنده، جنبش آزادی زنان، مطالبات اقلیتها و حقوق شهروندی. بنابراین مجالی برای تجزیه و تحلیل آزادتر و موشکافانه‌تر از اجتماع فراهم گشت، نگرشهای رایج زیر سؤال رفت و برخی نویسندگان، جامعه را تکثرگرا^{۱۵} انگاشتند.^(۱۱)

دیدگاه پلورال به گستره‌ی متنوعی از دیدگاه‌های تئوریک متکی است اما اخیراً بیشتر نظرات تکثرگرایان درباره‌ی قدرت از پست مدرنیسم و فراساختارگرایی در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ نشأت گرفته است. دیدگاه مشترک این است که قدرت نوعی کنش هدفمند و فعال در فرآیند تصمیم‌سازی است. قدرت -از منظر پلورالیستها- با گستردگی و توسیع خاص توان تأثیرگذاری در فرآیند یاد شده از سوی تمام گروه‌ها است.^(۱۲) اصول عملی هویت / تمایز در عصر پست مدرن ناظر بر چند پارگی یا پلورالیسم فرهنگی و تکه‌تکه بودن ارزشها و ایده‌ها است. ارزشها نیز به عنوان باورهای مادرباره خوب و بد، سامان بخش عمل و تنظیم‌کننده کنشها بوده و از راه تعامل حاصل می‌شوند.^(۱۳)

با توجه به نبود سلسله مراتب هنجاری - ارزشی در این عصر فقط یک ارزش هم‌پوشان باقی می‌ماند: «هرکس آن‌طور که می‌خواهد به زندگی نظم دهد» که همان ویژگی بیان خود یا خود تبلوری فرد / جمع است و با دیدگاه خوشبینانه ما درباره «امکان‌پذیری چیزها» سازگارتر است.^(۱۴)

برخی ارزشهای معتبر در (دموکراسیهای غربی مانند شهروندان فعال‌تر، گروه‌های پاسخگوتر، کنش باورتر، روشن‌بین‌تر و بیانگر باورتر، کاهش کنترل، شفافیت، مسئولیت‌پذیری و توافق‌پذیری سیاستها، در عصر پست مدرن پا

بر جا بوده و تکامل خواهد یافت. این ارزشها امکان بهره‌برداری از کنشهای سیاسی را در فضایی مناسب برای کنشگران هدفمند و دارای ارزش خاص فراهم می‌آورد.^(۱۵) هر چند نمی‌توان مفاهیم ارزش یا هویت را با پارادایم خاصی در روابط بین‌الملل گره زد اما به نظر نگارنده جنبه‌های پست مدرن آن جالب‌تر، سیال‌تر و متحول‌تر به نظر می‌رسد به‌ویژه آنکه از منظر سازنده‌گرایی نقش ساختار و کارگزار فردی نیز در این مورد هم پایه است. بنابراین آن‌گونه نیست که صرف ساختارهای (رده‌بندیهای) اجتماعی در قالب رابطه‌ای دیالیتیک تعیین‌کننده باشد. در عین حال هویت پست مدرن را از منظر فوکو می‌توان نوعی مقاومت در برابر رده‌بندیهای سازمانی و تلاش برای شالوده‌شکنی از آن دانست. در این مقام تقسیم‌کاری خاص یا طبقه‌بندی سازمانی یا تخصیص اداری در کار نیست که شاید نوعی عقلانیت عملگرا تأثیرگذار است.

این عقلانیت در عین بهره‌بری از نفوذ اقناعی و انگیزشی به تمایزات، تنوعات و اختلافات نیز فرصت ظهور و بروز خواهد داد. انسجام آن وقت از راه کنشهای همسوسه صرف کنش جمعی مورد نظرها براساس - امکان‌پذیر است: ارزشهایی که کنشگران مشترک با هم دارند و در عین حال آنها را از دیگران متمایز می‌کند.^(۱۶)

در این رهیافت ارزشهای ویژه پست مدرن مانند احترام به اقلیتهای سرکوب‌شده، حکومت

درهم تنیده با گروه‌های اجتماعی، مجال به هویت‌های متنوع در قالب انصاف مدنی، سهامداری اجتماعی، فسخ‌پذیری ارزشی، مسئولیت‌پذیری و مصلحت‌اندیشی به عنوان ارزشهای انتظام‌بخش مطرح می‌شود.^(۱۷) ترکیب این مفاهیم نوعی دموکراسی تفاهمی و همگرایی میان ذهنی نزدیک به اجماع هابرماس را رقم می‌زند.

انصاف اجتماعی بهره‌برداری متناسب با آگاهیها و شانسه‌های برابر و امکان استفاده افراد و گروه‌ها از نتایج کنش خود را یادآور می‌شود. این لازمه تحقق صلح در دنیای پست مدرن - با توجه به کمبود یا نارسایی قواعد حقوقی سازمان‌بخش - است. جالب اینک عدالت یک نظام حقوقی مجزا برای پرکردن خلأ حقوق بین‌الملل طبق نص صریح ماده ۳۸ بند ۲ اساسنامه دیوان لاهه بوده و از راه نقش‌آفرینی قاضی یا داور بین‌المللی با توان مانور و انتخاب گسترده و انعطاف‌پذیر تحقق می‌یابد. به این ترتیب عدالت در حقوق بین‌الملل نوعاً عدالت اجتماعی، کدخدا منشانه و برگرفته از متن جامعه بین‌المللی است؛ جامعه‌ای که از مرزبندیها و وفاداریها پوزیتیویستی - بر مبنای معاهده و عرف - فراتر رفته و منابع، رهیافتها، و انتخابهای قابل دسترسی خود را می‌افزاید. لذا شکل‌گیری اجتماعات بیانی و تنوعات گروهی بر مبنای احترام و انصاف به گونه خواهد بود که هر کس بتواند ارزشهای خود را در قالبی تعاملی متبلور کند - صلح در چنین فضایی معنا

و مفهوم می‌یابد. در این مقام بیانگر باوری^{۱۶} به معنای میل و ظرفیت برای «به فعلیت رساندن» ارزشهای شخصی یا باز تعریف آن است.

صلح پست مدرن، در مقایسه با پرداختهای گذشته کمتر در مکانهای معینی جایگزین و ثابت است که در تقاطع مجموعه‌ای متکثر از راهبردها و مقررات فراملی جای‌گیر می‌شود.^(۱۸) گیدنز در تفسیری نزدیک به مدرنیته فرآیند

ساخت‌بندی را می‌بیند که آن را مدرنیزاسیون بازاندیشانه می‌نامد، هر چند او قائل به گسست از مدرنیته - و ورود به عصر پست مدرن نیست.

با این حال به فرآیندی پایان تغییر و اصلاح - سازه‌گرا - معتقدست. بسکار نیز ویژگی کارگزاران را توان بازاندیشی عمل خود - و

فراتر از آن بازاندیشی در بازنگری خود - می‌انگارد: هر جامعه‌ای با توجه به لایه‌های ساختاری و از راه فراهم کردن امکانات و منابع،

راهبردهای مختلفی در اختیار کنشگر قرار می‌دهد.^(۱۹) بازاندیشی برای تحقق صلح پست

مدرن، ضمن احترام به خاص‌گراییها با زمینه‌سازی تعاملات مبتنی بر عدالت امکان بازنگریهای محدود در کنشها و تفاهم در سطح

کلان را فراهم می‌آورد. به نظر می‌رسد این بازاندیشی با گونه‌ای «کنش احترامی / اعتدالی» و بر اساس وضع کلامی واقع‌گرا می‌تواند در

باز تعریف مفهومی صلح کمک کند. اما در دیدگاه به بدبینانه فوکومفاهیم مدرن روشننگری، عقلانیت یا بشرگرایی هرگز نمی‌تواند آمال نیل

به قدرت را محدود کند.^(۲۰) در این راستا

می‌توان به بحث او درباره تکنولوژی انضباطی و یادکردن از «زندان» به عنوان مظهر یا مصداق این تکنولوژی اشاره کرد که نقش نظارتی و

مجازات‌کننده دارد. این تکنولوژی به منزله به هم خوردن توازن ساختار / کارگزار به نفع ساختارهای اجتماعی و ایجاد کارگزاران مطیع است که در دیدگاه واقع‌گرایانه مطروحه در مقاله تعدیل می‌شود.^(۲۱)

اصولاً خطری که به هم پیوستگیهای اجتماعی - به عنوان مؤلفه ضروری تحقق

صلح - را تهدید می‌کند تبعیض ناشی از گفتمان مسلط است که به توزیع نامتوازن قدرت، میان

بازیگران و به حاشیه راندن برخی گروه‌ها می‌انجامد. پارادایم اعتدالی / احترامی در این

زمینه می‌تواند در اذعان به تفاوتها و خاص‌گراییها و در عین حال همگرایی آن در

چارچوب یک کلان‌گفتمان کارساز باشد. به‌رغم هومی‌بابا «تفاوتها» و «دیگرها» به عنوان

محصول گفتمان مسلط، در عین حال ابزارهایی برای تقابل با همان گفتمان‌اند. «پیوند» در این

بین نیرومندترین ابزارهاست. به نظر می‌رسد با الهام از دیدگاه نامبرده و دریدا بتوان دو کارکرد معناشناختی برای پیوند برشمرد: اول پیوند در

16. Expression

منعطف پیوستار حقوق بین الملل، که بر مبنای احترام به اعضای جامعه بین المللی و رعایت انصاف پی ریزی شده است.

حق توسعه نیز در این راستا معنا می یابد^(۲۵) که در اعلامیه ی مجمع عمومی سازمان ملل به سال ۱۹۸۶ جلوه گر شده است. در گزارش دبیرکل به نام دستور کار برای توسعه در سال ۱۹۹۴ به مجمع، حق توسعه جزء لاینجزای هر مجموعه تنیده با حقوق بشر تلقی شده است. کوفی عنان نیز توسعه پایدار را در گرو تعادل اجتماعی منطبق با مفهوم عدالت و احترام و زمینه سازی تحول جامعه در شرایط صلح آمیز دانسته است.^(۲۶)

منشور با درک خصلت یکپارچگی و «به هم پیوستگی» توسعه در مقدمه و ماده ۵۶ مشکل توسعه را بین المللی دانسته و حقوق بشر را یک ماهیت به هم پیوسته سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دانسته که همکاری تمام دولتها را می طلبد. پس پایه اصلی حق توسعه، هم بستگی ملل و مسئولیت مشترک کشورها در مدیریت اقتصاد جهانی است. در این راستا حق به صلح نه به معنای صرف فقدان جنگ یا خشونت ساختاری که به منزله صلح مثبت است. کلید کاهش اختلافات، ارتباطات فرهنگی و گسترش دموکراسی در پرتو اصل احترام به حقوق بشر و رعایت عدالت است.^(۲۷) به هر حال قطعنامه حق توسعه از مصادیق حقوق نرم

عصر پست مدرن همانند مدرنیته انتخاب سبکهای زندگی را در درون یک ساختار منعطف اجتماعی انجام می دهند که انتخابهای قابل دسترس را فرارویشان می گذارد.^(۲۳)

شاید مهم ترین ارزش زندگی پست مدرن در «هر چیزی پیش می رود» خلاصه شود این جمله یعنی حرکت و جابه جایی فرهنگی و امکان تعامل عامه و عالی در پست مدرن.^(۲۴) به نظر می رسد ارزشهای به ظاهر ناهماهنگ، متنوع و ناپایدار پست مدرن در پرتو اصل احترام و عدالت در پرتو دیدگاه سازنده گرایانه صلح پست مدرن را در مفهومی نزدیک به صلح مدنی پلورال تعریف نماید. در این راستا کارکرد دیدگاه احترامی / اعتدالی، جبران جلوه های منفی و سلطه گرانه قدرت در دیدگاه امثال فوکو با جنبه های نرم افزاری آن است.

۱-۱- نقش قدرت نرم^{۱۷} در رفع گسستهای اجتماعی و حفظ صلح

به نظر می رسد قدرت یا حقوق نرم تأثیر مهمی در پیشگیری از گسستهای هویتی / ارزشی یا پیوند آنها داشته باشد؛ چه در قالب تعهدات عمومی و قطعنامه های غیرالزام آور (داوطلبانه) یا معیارهای رفتاری سازمانهای منطقه ای و بین المللی - به عنوان حقوق قانونی نرم^{۱۸} و چه در قالب بیانیه ها، اظهارات یا سخنرانیهای افراد و گروه های اجتماعی - به عنوان حقوق نرم غیرقانونمند. حقوق نرم عنوان ژنریک است برای نمایش هنجارهای سازمان نیافته و

17. Soft power

18. Legal soft law

و نشانگر تعامل سازنده میان کنشگران هدفمند و فعال در قالبی مدنی است.

دکترین جهانشمولی حقوق بشر مبتنی بر برداشت غربی، ضمن ضدیت با خصلت همبستگی و یکپارچگی حقوق بشر، تداعی کننده

دیدگاه فوکو درباره جایگاه گفتمانی قدرت مسلط در برابر مطرودان اجتماعی و گروه‌های فرودست می‌باشد. مدافعان جهانشمولی با اعتقاد به دیدگاه و قرائت لیبرالی از حقوق بشر، ایده‌ی هویت‌های متنوع فرهنگی و اصل نسبیت فرهنگی را رد می‌کنند.

ایگنا تیف در اثر خود به نام «جنگ مجازی»

بیان می‌کند که جنگ مجازی فقط پیروزی مجازی را تولید می‌کند به زعم و محاصره غیرمتعارف، تغییر رژیم یا نابودی توان جنگی طرف مقابل، نتیجه‌ای مبهم و نامشخص به جز «پایان یک دولت» نخواهد داشت. از نظر او قصد واقعی دموکراسی‌های لیبرال بازسازی یا ترمیم دولت‌های سرنگون شده برای تأسیس دموکراسی و افزایش رفاه انسانها نیست چه؛ پیروزی مجازی جایگزینی ضعیف برای واقعیت است.^(۲۸)

این برداشت با مفهوم ماده‌ی ۲ منشور سازمان ملل بند ۳ سازگارتر به نظر می‌رسد؛ چه

نشانگر التزام کنشگران آگاه و هدفمند به استفاده از روش‌های مسالمت‌آمیز تعدیل اختلاف مانند مذاکره، وساطت است. با این حال کارکرد توسل به زور به عنوان یک استثناء پا بر جا به نظر می‌رسد و مواردی را شامل می‌شود که یک رژیم افراطی اصل احترام را زیر پا گذاشته و

راه‌های ارتباطی صلح را به ویژه در برابر شهروندان خود مسدود نموده باشد؛ توسل به زور به منزله فعالیت رهایی‌ی ۱۹ و خلاصی ۲۰ جامعه‌ی بین‌المللی و ناامیدی از سیاست احترام و عدالت است.

سازه‌گرایی با بهره‌گیری از فضاهای میان متنی و شفافیت بزرگ راه‌های ارتباطی میان درون گفتمانی و پیوند خرده روایتها، یک شبکه گفتمانی را رقم می‌زند. در این زمینه مشارکت اذهان مفسر در قالب فراگفتمان صلح را از امری محلی و گسسته خارج نمود و در گذر زمان به تکامل مفهومی می‌رساند.^(۲۹)

فضای نامتعادل و غیرمنعطف، بستر گفتمانی سلطه را زمینه‌سازی می‌کند و کارکرد حقوق هم‌بستگی - به عنوان شاخه حقوق نرم - را مخدوش می‌نماید. گالتونگ آنچه بر زنان و اقلیت‌های سرکوب شده می‌گذرد را خشونت پنهان می‌انگارد که به زعم نگارنده نوعی تهدید صلح یا نقض حق صلح پست مدرن است. سازنده‌گرایی پست مدرن با دیدگاه پویشی، فراگیر و متن‌انگار به صلح در صدد شالوده‌شکنی از روابط بین دو متن صلح و جنگ و رفع فضاهای بینامتنی است.

با توجه به پیچیدگی نقش دولت در جوامع امروزی و تعرض دولت‌های قدرتمند به امنیت شهروندان^(۳۰) به نظر می‌رسد صلح پست مدرن در پرتو سازه‌گرایی نوعی الزام به فعل ارادی و

۲- الگوی عمده نهادی - اقتداری

جهانی شدن به تراکم عناصر فضا - زمان و گسترش فضاهای فرا سرزمینی انجامیده و از این راه عناصر جدید هویتی بر مبنای طبقه، جنس، زیرگروه‌ها و اقلیتها شکل گرفته است. به عبارتی ملیت تک‌بعدی و دولت - محور جای خود را به هویت چند بعدی و متغیر داده است.

این هویتها تحت تأثیر گسترش وسایل ارتباط جمعی جدید به قوام و تقویت نهاد جامعه مدنی می‌انجامد و پایبندی به مشروعیت سنت و عرف را مخدوش و متزلزل نموده و به رشد فردیت می‌انجامد. این یعنی انقلاب در زندگی روزمره با مشارکت لایه‌های مختلف اجتماعی، به عبارتی مناسبات ناشی از گفتمان اقتدارگرایانه - به ویژه در جوامع توسعه نیافته جنوب - مخدوش شده و نوع جدید اقتدار را نوید می‌دهد: گفتمان جدید مرزبندیهای سنتی جامعه برپایه‌ی جنسیت، مذهب و حتی سیاست به معنای حاکمیت پدرسالارانه را تضعیف می‌کند.^(۳۲)

جنبشهای اجتماعی جدیدی که توسط ملوچی تئوریزه شده‌اند، جنبشهایی مبتنی بر اندیشه مقاومت در برابر خشونت دولتی و تعهد به حق سرنوشت هستند.^(۳۳)

میشل فوکو که آثارش به تشریح اشکال پنهان قدرت و سلطه تمرکز دارد، طی دهه‌ی ۷۰ بر این موضوع تأکید نمود که اعمال قدرت

هنجاری یعنی تعهد درونی کنشگران برای استفاده از راهکارهای مسالمت‌آمیز را در پی دارد لذا دولت پست مدرن باید از عهده مسئولیتهای جدید خود در برآوردن نیازهای شهروندان در فضای ارتباطی متداخل (عرضی) جدید برآید. صلح پست مدرن نباید ضرورتاً به حاکمیت، دولت و سیاست متوسل شود، هر چند به نظر می‌رسد به رغم کم‌رنگ شدن مرز عرصه‌های داخلی و خارجی نقش دولتها در صلح‌سازی و امنیت‌گرایی اجتماعی افزایش یابد که می‌توان این امر را تأثیرات درونی جهانی شدن در رابطه با دولت قلمداد نمود.

سازه‌گرایی پست مدرن با اذعان به پیوند ارزش و سیاست به جای سازوکار مهار و کنترل تنوعها و چندگانگیها، از راه ادراک متقابل، ارزشها را صیقل داده به هم نزدیک می‌کند تلطیف هنجارها و ارزشها و همگرایی آن به منزله ثبات و پایداری نسبی نظام است و سلطه‌ی صرف تمدن مدرن را برنمی‌تابد. در این راستا احترام به گفتمانهای حاشیه‌ای فراتر رفتن از مرزهای ژئوپلیتیک و تعریف گسترده از امر سیاسی لازم است؛ به گونه‌ای که در کنار دولتها، سایر بازیگران جامعه مدنی نیز در پویای صلح مشارکت داشته باشند. لذا جایگاه دولت به عنوان تنها شکل جامعه سیاسی یا تنها مرجع امنیت فرسایش می‌یابد.^(۳۱) درعین‌اینکه احتمالاً وظایف صلح بانی آن نیز خطیرتر جلوه‌گر می‌شود.

نمی‌تواند و هرگز به برداشت سیاسی / حقوقی از حاکمیت محدود نبوده است: پدری که فرزندش را منع می‌کند و یا سانسوری که سکوت را تقویت می‌کند... (۳۴)

تاریخی بودن معرفت (دانش) - ازدید فوکو - نشان دهنده این است که ارزش و هنجار نابی نیست که مبنای مشروعیت قرار گیرد. نوعی اقتدار چندگانه حقوقی لازم است. لذا ضمن رنگ باختن مبانی سنتی مشروعیت در سطح دولتی و فرادولتی مفهوم مشروعیت شامل وجوه روایتی متنوعی می‌شود که از راه بررسی متن انگارانه تحولات بین‌المللی می‌توان بسته

به شرایط منطقه‌ای و عملی روایتی خاص را پذیرا شد. تمام این روایتهادر یک امر مشترکند و آن تمایلات محلی و خاص است که در یک فراگرد مشروعیت را به معنای کارآمدی تفسیر می‌کند. بنابراین اگر دموکراسی را به عنوان تنوع بخشی و افزایش شانسها به طور عادلانه تلقی کنیم، مشروعیت پست مدرن، دموکراتیک خواهد بود در عین حال، توصیفهای مختلف از یک رویداد بین‌المللی مثل تشخیص جنگ یا تعیین نقض صلح نه براساس سوگیریهای پنهان در پس مفاهیم برای باز تولید روابط سلطه که بر مبنای کشف گفتمانهای حاشیه‌ای، تمایزها و امور محلی می‌باشد. در این راستا ماده ۳۹ منشور سازمان ملل با برخی کلی‌گوییها

و ابهامات درباره نقض صلح و نحوه‌ی تشخیص آن، عملاً دست شورای امنیت را به عنوان مظهر گفتمان هژمون در تشخیص تهدید

صلح یا نقض آن باز می‌گذارد. با این حال مجمع عمومی سازمان ملل در برخی بحرانها مثل کنگو و افغانستان از اختیار تأمین صلح طبق قطعنامه «آچسن»^{۲۱} و به‌رغم نص صریح منشور درباره‌ی صلاحیت انحصاری شورای امنیت طبق مواد ۲۴ و ۲۵، برخوردار شد: این قطعنامه به منزله‌ی اقتدار جهانی سازمان ملل در راستای خلق مفهوم جدید صلح یا مفهوم‌سازی صلح در شرایط جدید است. می‌توان این قطعنامه را از اولین نمادهای برداشت پست مدرن از صلح و تلاش برای تعمیم آن دانست.

البته به دلیل برخی تحولات از جمله تغییر گفتمان هژمونیک آمریکا در سالهای ۱۹۷۰ به بعد از نظم هژمونیک چند جانبه گرا در قالب بهره برداری از مجامع و سازمانهای بین‌المللی به هژمونی یکجانبه گرا در قالب نهادهای محدود مانند شورای امنیت و G۷، پویش پست مدرن یاد شده از برخی جنبه‌ها عقیم مانده است. در واقع مشارکت چند جانبه بین‌المللی - هژمونی منعطف - جای خود را به هژمونی سلطه‌گرانه به ویژه بعد از ۱۱ سپتامبر و در جریان تحولات عراق داد. این تغییر رویکرد گفتمانی آمریکا حتی در نهادهای خودبانی این کشور مانند سازمان تجارت جهانی و نهادهای برتون وودز نیز جلوه گر شد.

در عین حال از اواخر دهه‌ی ۷۰ به بعد

تغییرات درونی و بیرونی دولتها تأثیر فزاینده‌ای در تغییر الگوهای نهادی/اقتداری داشته است: از نظر بین‌المللی، جهانی شدن اقتصاد، تهدیدات جهانی تروریسم، جهانی شدن تصمیم‌گیریها و در سطح داخلی نیز اهمیت فزاینده نقش شهروندان، رشد گرایش فروملی، تعلقات و جهت‌گیریهای جدید و افزایش آگاهیها، سبب ورود تدریجی بازیگران و کنشگران جدید در آستانه دوران پست مدرن شده و خواهد شد. شاید بتوان نشانه‌هایی مانند جابه‌جایی مراکز قدرت، افول مؤلفه حاکمیت در دولت، اولویت دانایی و آگاهی، دموکراسی نیمه مستقیم و قدرت اقلیتها در اندیشه تافلر را در ادامه این

جریان ارزیابی نمود. (۳۵)

از این دیدگاه‌ها صلح پایدار به معنای سلبی فقدان تهدید یا جنگ نیست. صلح پست مدرن پوششی مستمر است که بیشتر با روح بند ۳ ماده ۲ منشور و بند ۱ ماده ۱ سازگار است که پوششهای مسالمت‌آمیز را در کاهش اختلافات مطرح می‌کند.

همانا آرنت معتقد است که تمایز ۲۲ و اختلاف ۲۳ در عین اینکه به هر گروه اجتماعی شخصیت می‌بخشد، می‌تواند از طریق کلام انگیزشی (اقناعی) حس اجتماعی را بپروراند و فضایی برای کنش مردم در هماهنگی با هم ایجاد کند. در این حالت هم‌بستگی از طریق آنچه هابرماس «کنش ارتباطی» می‌نامد، شکل گرفته است؛ از این دید از راه پی‌ریزی فهم

سیالیت قدرت و عدم استقرار نهایی آن، ناپیوستگی را به عنوان مهم‌ترین چالش جهانی مطرح می‌کند. بی‌قاعدگیها و کشمکشهای پراکنده و بدون نظم در این راستا قابل ارزیابی است. پیوند این شبکه‌های انسانی در حال گسست با بهره‌گیری از ادراکات همپوشان، به مفهوم سازی صلح پست مدرن یاری می‌رساند. این ادراک - تبعیت از قواعد منشور را به منزله شکست و تخلف از آن را به عنوان پیروزی تلقی نمی‌کند. (۳۶) بر این اساس مفهوم پست مدرن صلح برخلاف «امنیت» که از مبهم‌ترین و در عین حال تهدیدآمیزترین مفاهیم علوم سیاسی به نظر می‌رسد کمتر با پیچیدگیهای مفهوم سازی ناشی از تقارن با حاکمیت، سیاست و دولت روبه‌رو است. از این منظر

هم‌پوشان توسط عنصر ارتباطات هست که تصمیم جمعی تولید شده و مشروع تلقی می‌شود.^(۳۸) در رویکرد تقلیل‌گرا گرایش غالب جامعه بین‌المللی به عنوان مبنای مشروعیت یک اقدام در حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود. هر چند اختلافات جزئی پابرجا باشد، چنانچه در سیستم رای‌گیری امروزی مجامع بین‌المللی به جای نظام پارلمانی مبتنی بر اکثریت کمی و عددی، از نظام وفاق عام یا رأی اجماعی استفاده می‌شود که مبتنی بر مذاکره، گفتگو و رایزنی‌های دیپلماتیک و احترام به خاص گراییهاست.^(۳۹)

هابرماس بر طرد پیش‌قضاوتها، برداشتهای بدون ترجیح شناختی و رهایی از روندهای هژمونیک^{۲۴} به عنوان مبنای حقوق و مسئولیتها و پی‌ریزی مشارکت تأکید دارد.^(۴۰) در حقوق بین‌الملل پست مدرن این مشارکت لزوماً نباید و نمی‌تواند همواره با اجماع بین‌المللی همراه باشد چنانچه امروزه امکان شکل‌گیری هنجارها و قواعد عرفی حتی میان دو کنشگر (دو دولت) نیز پذیرفته شده است. به زعم نگارنده این واقعیت، خود از یک سو تأییدی دیگر بر احترام به خاص گراییه و محلی‌گراییه‌های پست مدرن محسوب می‌شود و از سوی دیگر تعدیلی در دیدگاه ایده‌آل‌گرایانه هابرماس در زمینه نیل به اجماع و کشف حقیقت در دوره‌ی پست مدرن است. همکاری مفسران قوانینی مانند منشور در این زمینه انکارناپذیر است. آمادگی برای برداشت جهان وطنی از صلح،

نقش کارشناسان تخصصی و به عبارت پست مدرن روشنفکران یا مفسران را در پرتو سازه‌گرایی برجسته می‌کند. از نظر باومن اینها در دوره‌ی مدرنیته نقش ارتباط دانش و قدرت را داشته‌اند ولی دیگر نیاز به توجیه قدرت نیست، که روشنفکران متخصص و مفسران تبارشناس نیازاست: مفسران متون متنوع جهت انعکاس روایتهای مختلف در خدمت عصر اطلاعات و ارتباطات در راستای پیوستار صلح. طبق نظر باومن در عصر پسامدرن نقش روشنفکران به مفسران قواعد و هنجارها و نه قانونگذاران تغییر یافته است.^(۴۱)

به این ترتیب روشنفکران - که سفیران جدید سازمان ملل نیز محسوب می‌شوند - صرف‌نظر از رویکرد بوروکراتیک و عقلانی خود، به عنوان حاملان گفتمان جدید عمل خواهند کرد تفاسیر متنوع بیشتر در راستای شالوده‌شکنی از گفتمان مسلط است. سازمان ملل برای مدتی طولانی بر سر یک چالش تراژدیک میان تقدم دیدگاه حاکمیت - محور و جهان وطنی دچار شکاف و اختلاف بوده است. این شکاف باید از طریق نوعی شالوده‌شکنی شناخت‌شناسانه در ساختار، کارکردها و اصولش از یک سو و تغییرات هستی‌شناسانه در مفهوم حاکمیت و خشونت (دولتی)، حل و فصل شود.^(۴۲)

۲-۱- صلح پست مدرن و باز تعریف منشور

۲-۱-۱- حاشیه‌گرایی متون

شاید بتوان پیامدهای حقوقی ظهور صلح پست مدرن را حاشیه‌ای شدن برخی اصول و مندرجات منشور دانست؛ اصول مانند دفاع مشروع سنتی، اصل منع توسل به زور، مواردی از فصل هفتم منشور (collective security) به ویژه ماده ۴۲ درباره توسل به زور نظامی و بند ۷ از ماده ۲، درباره منع مداخله در امور داخلی کشورها. در مورد روند حاشیه‌ای شدن اصول دفاع مشروع و توسل به زور می‌توان به رای دیوان بین‌المللی دادگستری درباره دعوی ایران و آمریکا پیرامون اسکله‌های جنوب (ایران) اشاره نمود.

در این دعوا دیوان در واقع ضمن اینکه دعوی ایران برای اثبات توسل به زور آمریکا و پذیرش مسئولیت بین‌المللی این کشور را در حاشیه قرار دارد، توجیحات و مستندات آمریکا با استناد به ماده‌ی ۲۰ عهدنامه مودت - که ناظر بر دفاع مشروع در قبال منافع حیاتی آمریکا بود - نیز رد کرد.^(۴۳) مدنظر قرارداد صلح مدنی و فراحاکمیتی به جای امنیت سیاسی، نشان از مصلحت‌جویی دیوان داشت. درباره حاشیه‌ای شدن ماده ۲/بند ۷ نیز می‌توان به دیدگاه جدید حقوق بین‌الملل مبنی بر یک پارچه بودن صلح و عدم امکان تفکیک جنبه داخلی آن از حوزه بین‌المللی اشاره نمود. نقش آفرینی شورای امنیت با استناد به فصل هفتم در قضایای هائیتی، سودان، بوسنی، کوزوو، عراق در رابطه

با اکراد در دهه ۹۰، نشان از تفسیر موسع منشور توسط این رکن و دوری از مفهوم سنتی صلح دارد.^(۴۴) در این راستا حتی نقض بنیادین حقوق بشر در مواردی به منزله نقض صلح و امنیت بین‌المللی محسوب می‌شود که نشانگر بین‌المللی شدن تدریجی حقوق بشر بوده است. با این حال حتی در برخی قضایای نقض صلح در گذشته، سازمان ملل ضمن اذعان به یکپارچگی صلح به طور مؤکد از نیروهای اعزامی خود به منطقه درگیری می‌خواهد که از مداخله در امور داخلی و منازعات سیاسی خودداری نمایند. از جمله در قضیه عملیات نظامی سازمان ملل در کنگو (۱۹۶۱) که صرفاً برقراری صلح مورد تأکید سازمان بود. اشاره به عبارت «حضور نظامی بی‌طرفانه صرف نظر از تنبیه یک متجاوز»^(۴۵) در این راستا قابل ارزیابی است.

گسترش گستره فعالیت و نحوه‌ی حضور نیروهای حافظ صلح - که در مواردی مثل نیکاراگوئه پس از ختم جنگ داخلی نیز ادامه می‌یابد یا احتمالاً در مورد افغانستان و عراق نظارت بر انتخابات را هم در برمی‌گیرد، از دیگر نشانه‌های صلح پست مدرن محسوب می‌شود. برخی حقوق‌دانان مبانی این گونه عملیات را فصل ۶/الف یا ۶/یک دوم می‌دانند که خود نشانه اهمیت تقلیل مسالمت‌آمیز اختلافات - و نه الزاماً حل و فصل آن - در پسا

25. Neutral military presence rather than punish an aggressory

جنگ سرد است. بنابراین به نظر می‌رسد مفهوم صلح پست مدرن از نظر هستی‌شناسی، فراگیر، فراحاکمیتی و مدنی است در حالی که مفهوم امنیت ذاتاً سیاسی و حاکمیتی به نظر می‌آید تلاش برای غیرامنیتی نمودن امور توسط برخی نهادهای بین‌المللی در این راستا قابل بررسی است: در رأی اخیر دیوان لاهه در قضیه «دیوار حائل در کرانه‌ی باختری رود اردن» نیز دیوان استناد به ضرورت‌های نظامی، امنیتی (امنیت ملی) و نظم عمومی را توجیه‌کننده بنای چنین دیواری توسط اسرائیل ندانست. در واقع دید اسرائیل مبنی بر «جدار امنیتی» را به «دیوار حائل» تقلیل داد.^(۴۶)

این وجه تفکر فوکو که برخلاف عموم تفکرات منتقد تجدد و پست مدرن وجود یک قدرت مرکزی - مثل دولت - با قدرت و حاکمیت مطلق رانفی می‌کند، هر چند با دیدگاهی بدبین، اما به مفهوم صلح پست مدرن نزدیک می‌شود چه از یک سرکوب و توطئه عمومیت یافته سخن می‌گوید که به منزله حضور گسترده‌ی فاعل گزینشگر (سوژه) بوده و بدون «طرد» آن صلح محقق نمی‌شود. صلح از دید این نوشتار با مفهوم رهایی، بازاندیشی و تبلور باوری قرین است و لازمه شکل‌گیری نسبی این مفاهیم تعدیل سازوکارهای متعارف‌سازی و به حاشیه راندن در تعبیر فوکو است. از دید فوکو فرد واقعیتی است دست پرورده‌ی فناوری ویژه که دیسیپلین (انضباط) خوانده می‌شود. او نتیجه

متعارف‌سازی را جداسازی از بدنه اجتماع و تفاله‌سازی می‌انگارد و اندیشه سوژه را مغایر احترام، «آزادی» و «عدالت» می‌داند.^(۴۷)

افول نسبی جایگاه مجمع عمومی سازمان ملل را می‌توان به مثابه تلاش سوژه برای حاشیه‌سازی دانست که مغایر اصل عدالت - مورد اشاره فوکو - بوده و به زعم ما مانع همسویی جامعه بین‌المللی به عنوان مبنای مشروعیت می‌شود. در اینجا ضمن نزدیک شدن به اندیشه‌ی هابرماس - البته با عدول از دید آرمانی کلامی او - شرایط صلح پایدار آشکار می‌شود. به زعم گیدنز جامعه جدید فارغ از سنتها همزمان از خود و عالم قدسی به نفع نظام اجتماعی خود ساخته، خود بازبین و خود سامان بخش فاصله می‌گیرد.^(۴۸)

۲-۱-۲- متن‌گرایی حواشی

از سوی دیگر شاهد گرایش به متن‌برخی اصول و مواد حقوقی دیگر منشور در دوره پست مدرن خواهیم بود. اصولی مانند حل و فصل یا کاهش پایدار اختلافات، و روشهای متنوع و متکثر ارتباطی، پیشگیرانه و بازدارنده که تداعی‌گر مقومات جامعه مدنی جدید است. در این راستا حفظ و حراست از صلح^{۲۶} اهمیت ویژه‌ای می‌یابد در بسیاری از موارد چالش برانگیز راه حل مستلزم آن هست که جامعه بین‌المللی به مفهوم فراگیر آن مهارتها، ارزشها

26. Peace keeping

و تعهدات خود را ارائه دهد. در منشور سازمان ملل هم در بند ۳ ماده ی ۲ و هم در بند ۱ ماده ۱، از ابزارها و روشهای مسالمت آمیز^{۲۷} حل اختلاف سخن گفته شده و در هر دو مورد نیز بر مفهوم عدالت^{۲۸} به عنوان مبنای برجسته حل اختلاف و به زعم ما تقلیل اختلاف تأکید شده است.

ماده ی ۱ بند ۱ منشور نیز از لزوم «احترام» اعضا به اصل حقوق برابر و عادلانه^{۲۹} سخن می گوید در ماده ی ۱۳، بند ۱ (a) نیز به لزوم «عدالت» و «احترام» به تعهداتی که از معاهدات یا سایر منابع حقوق بین الملل سرچشمه می گیرد، اشاره می کند.^(۴۹)

برخی مواد فصل ششم به ویژه ماده ی ۳۳ و ۳۴ نیز بر پویشهای مسالمت آمیز رفع اختلاف تأکید می کند، همچنین ماده ی ۲۴ منشور درباره

واگذاری مسئولیت اولیه حفظ صلح به شورای امنیت که تلویحاً مسئولیت ثانویه را برای مجمع به عنوان یک نهاد نرم افزار تأیید می کند. نظر مشورتی دیوان لاهه در قضیه نامیبیا در سال ۱۹۷۱ از این نیز فراتر می رود؛ به زعم قضات دیوان، صحیح نیست که تصور شود چون مجمع توان صدور توصیه دارد نمی تواند در موضوعات مشخص که در صلاحیت آن است، قطعنامه با ویژگی «تصمیم»^{۳۰} صادر کند، یا اقدام به رفتار با قصد اجرائی نماید.^(۵۰) به نظر می رسد این رأی در عین رعایت اصل خاص گرایی، نوعی واگذاری مسئولیتها - نزدیک به دید پست مدرن - را تجویز می کند. همچنین

منشور - مواد ۱ و ۲ - سخن رانندیم.) در ادامه می توان به مواد ۵۲ و ۵۳ منشور از فصل هشتم درباره اهمیت سازمانها، ترتیبات و قراردادهای منطقه ای در راستای حفظ صلح پایدار و توسعه یافته، به کارگیری نیروهای حافظ صلح محلی در راستای احترام به خاص گرایی و گرایشهای متنوع محلی یاد نمود، هرچند سایه فراگفتمان سلطه یعنی شورای امنیت در این مواد همچنان سنگینی نماید. در نهایت ماده ی ۷۱ منشور اهمیت همکاری سازمانهای غیردولتی را با سازمان ملل برجسته می نماید که به معنای بازبودن راه برای بازسازی نظام عضویت سازمان ملل بر مبنای اقتدارهای غیردولتی و جامعه مدنی است. این تحول حقوقی را می توان به منزله ی کم رنگ شدن یا بی اهمیت شدن مرزهای نهادی و اقتداری سازمان ملل - به ویژه مجمع عمومی و شورای امنیت - و نفی دوگانگی از حدود کارکردی آنها دانست. در واقع صلح پست

27. Peaceful means 28. Justice

29. Respect for the principle of equal right

30. Decision

مدرن از نظر تراکم فضا- زمان به گونه‌ای است که دیگر نهادی خاص مثل مجمع به عنوان صرف کنش پذیر، و نهادی مثل شورای امنیت به منزله‌ی کنشگر صرف نخواهد بود.

به زعم نگارنده این اصل را دیوان لاهه نیز در رأی مشورتی خود در قضیه برخی هزینه‌های سازمان ملل درباره نیروهای اضطراری این سازمان^{۳۱} به سال ۱۹۶۱ مورد تأکید قرار داد و دیدگاهی موسع از حفظ صلح در مفهوم تعامل اجتماعی با هدف وفاق و هم‌بستگی ارائه نمود.^(۵۱)

اگر رابطه‌ی کنشگر و کنش پذیر نه در قالب

زن و مرد پیروز و شکست خورده که در قالبی تساوی جویانه تعبیر شود، صلح به عنوان گفتمان مسلط مطرح می‌شود. صلح پیوستاری زنده است که با الهام از دیدگاه تبار شناسانه فوکو باید در هر دوره‌ی زمانی به گونه‌ای تفسیر شود. در گذشته صلح به منزله نبود جنگ ولی در عصر پست مدرن فراتر و پیچیده‌تر می‌شود. گفتمان صلح پست مدرن در سطوح مختلف ملی و فراملی برای همه امکان تأثیرگذاری و تفسیر را فراهم می‌کند.^(۵۳) لذا تمایز صلح بین‌المللی و داخلی در قالب روابط اجتماعی امروزی رنگ می‌بازد، که خود به منزله‌ی شالوده شکنی از اصل عدم مداخله منشور است، در این صورت سازمان ملل با اختیارات گسترده و انعطاف پذیر ناشی از ادراکات

۳- انعطاف ساختاری و پیوندهای هنجاری

اساساً تعادل و انعطاف ساختاری با ویژگیهای معنا شناختی و هستی شناختی سازه‌گرایی پست مدرن سازگارتر به نظر می‌آید. ضمن اذعان نسبی به اینکه برخی جنبه‌های روابط اجتماعی بُعدی از هرمنوتیک سلطه به عنوان ارزش غالب جهانی است، انعطاف‌پذیری نظام را در پرتو سازنده‌گرایی دستمایه‌ی به متن آوردن واحدهای فرودست قرار می‌دهیم.

انگاره‌ی صلح پست مدرن با جنسیت زدایی از روابط اجتماعی، میان دوگفتمان جنسیت زدایی و صلح نیز پیوند برقرار می‌کند. بر همین اساس ارتباطی پیچیده میان فناوری عالی نظامی و مردسالاری در نقض صلح وجود دارد. فروکش کردن حساسیت به جنس زن، ورود زنان به عرصه حفظ، استقرار و تداوم صلح از ویژگیهای عصر پست مدرن به نظر می‌رسد.^(۵۲) انگاره‌های

جدید می‌تواند وارد عمل شود، کارکردی که بیشتر متأثر از سازه‌های گفتمانی و زبانی است تا سازه‌های پیشرفته نظامی؛ کثرت روشها در عین توافق بر احترام و انصاف صلح پایدار را مفهوم سازی می‌کند.

به این ترتیب به نظر میرسد تفکیک مقومات صلح داخلی از مفهوم بین‌المللی آن در راستای همان برداشت کلاسیک و پوزیتیویستی و متأثر از گفتمان قدرت و دولت (مرد) سالاری است. حامیان جامعه جهانی مانند باری بوزان و ویور به نقش انسانها در کنار دولتها و جامعه مدنی تأکید نموده و از ورود کارگزاری انسانی بحث کرده‌اند. در چارچوب رهیافت انتقادی و شالوده‌شکنانه، آر.بی. جی واکر و هانسن به شالوده شکنی از مفهوم رئالیستی حاکمیت توجه نموده‌اند. آنان به گونه‌ای همان بحث نفی دوگانگی پست مدرن میان نظم داخلی و بین‌المللی، اقتدار داخلی و بین‌المللی و خود و دیگری را به عنوان دوگانگی متباین مطرح کرده‌اند.^(۵۴)

مرجع صلح بین‌المللی دیگر الزاماً دولت یا به عبارتی «امر سیاسی» - مورد نظر اشمیت نخواهد بود. لذا در قالب برداشت جامعه شناختی از صلح، صلح مدنی جایگزین صلح سیاسی می‌شود. به موازات آن، مقومات صلح نیز بعد از جنگ سرد به تدریج از مفاهیم سیاسی و حاکمیتی مانند تمامیت سرزمینی، استقلال سیاسی و امنیت سیاسی فاصله می‌گیرد و مدل‌های فراحاکمیتی به ویژه اصل احترام به

حقوق بشر و آزادیهای سیاسی بدون تبعیض بر مبنای ماده‌ی ۱ بند ۳ منشور و ماده‌ی ۱۳ بند ۱ جایگزین می‌شود. در عمل نیز می‌بینیم که تا سال ۱۹۴۵ نقض صلح عمدتاً به معنای تجاوزات سرزمینی بود ولی بعد از دهه‌ی ۹۰ و با تحولات بنیادین نظام بین‌الملل با جنگهای داخلی، فرقه‌ای، نژادی مذهبی و سرکوبها حقوق بشر قرین گشت. این روند با تمام نقائص خود رو به تکامل به نظر می‌رسد. در این راستا کوزوو اولین نمونه از عملیات نظامی بر ضد یک دولت حاکم بود که مشروعیت آن در پرتو تجاوز به حقوق شهروندان در داخل یک دولت تأمین می‌شد هر چند قانونیت آن در مظان تردید بود.^(۵۵)

چالشهای مدرنیته در عرصه‌ی تحولات ساختاری و نظریه‌پردازی به موازات روند جهانی شدن (جهان‌گرایی) نقش بسزایی در رشد تفکرات و هنجارهای جهان شهری و صلح فراگیر داشته است. صلح واقعی از اتصال هنجاری / ارزشی در سطوح مختلف خرد (فروملی) و کلان (فرا ملی جهانی) حاصل می‌شود.^(۵۶) پیامدهای این اتصال فرصتها و چالشهای ناشی از امکانات و محدودیتهاست: فرصتهای ناشی از جامعه پذیری گفتمانی صلح از سطح کلان به خرد و چالشهای ناشی از آسیب پذیری آن در این فرآیند انتقالی. این پیوستگی نوعی تعامل پویای دیالکتیک را میان کنشگران در سطوح مختلف لایه‌های اجتماعی رقم می‌زند. در این فرآیند حتی شاید - همان گونه که باری بوزان نیز می‌گوید - از مفهوم امنیت

هم سیاست‌زدایی شود و امنیت مفهومی غیرامنیتی به عنوان «امنیت بشری»^(۵۷) یافته و به مفهوم صلح پست مدرن نزدیک شود. به این روی شاید بتوان گفت یکی از ویژگیهای صلح پست مدرن در راستای نفی دوگانگیها، رفع دوگانگی از مفهوم صلح و امنیت باشد.

مواد ۵۲ و ۵۳ منشور با این تفسیر متحول، سازگارتر به نظر می‌رسد، چه امکان فعالیت هرچه «مستقلانه‌تر» سازمانهای منطقه‌ای در راستای پویای صلح پایدار را فراهم می‌آورد، منشور سازمان ملل در ماده‌ی ۵۲ نوع و نحوه‌ی فعالیت سازمانها و ترتیبات منطقه‌ای را تابع تفسیر بازیگران و البته تا حدی مبهم گذارده است.

در راستای مفهوم امنیت انسانی و نفی دوگانگی کارکردی از شورای امنیت و مجمع عمومی، مفهوم شورای امنیت «مشارکتی» با شرایط پست مدرن سازگارتر به نظر می‌رسد که باید به مرور جایگزین مفهوم شورای امنیت «ژئوپلیتیک» شود؛^(۵۸) هر چند در مفهوم تکامل یافته صلح پست مدرن حتی مفهوم نمایندگی به سبک پارلمانی نیز رنگ می‌بازد و مفهوم «وفاق کلی‌نگر» سازگارتر به نظر می‌رسد.

به عبارت دیگر شورای امنیت در شرایط تحول پست مدرن در راستای پی‌ریزی فضای عمومی و با توجه به تأثیر منحصربه‌فرد اقدامات توسعه‌گرای جهانی در تحقق اصول احترام و عدالت گفتمانهای حاشیه‌ای و غیردولتی را نیز به نوعی مشارکت خواهد داد، این خود گونه‌ای

دموکراسی مضاعف را نوید می‌دهد.^(۵۹) با اولویت یافتن امنیت انسانی، حق صلح و حقوق بشر در معنایی فراگیر و به عنوان حقوق هم‌بستگی - نه به سبک جهانشمول لیبرال غرب - شناخته می‌شود. مبنای مشروعیت نهادهای اقتدار نیز کارآمدی و موفقیت آنها از دید شهروندان خواهد بود.^(۶۰)

در عین حال نشانه‌های توسعه مفهوم صلح و شالوده‌شکنی از مرزهای داخلی و بین‌المللی را در استناد شورای امنیت به فصل هفتم و تفویض اختیارات خود به دولتهای بحرانهای سومالی، بوسنی، هائیتی، رواندا، عراق و لاکربی می‌بینیم. این مفهوم زمانی آشکارتر می‌شود که بدانیم خشونت‌های پست مدرن، خشونت دولت علیه شهروندان بوده و تابع قواعد بازی مشخصی نیز نیست، لذا برای مواجهه با آن تمرکززدایی از تصمیم و دموکراتیک کردن آن لازم است. مثالهای عینی از این دست، وضع فلسطینیان در اسرائیل، یونانی تبارهای قبرس، و شیعیان در عراق - قبل از سقوط صدام و حتی بعد از آن - است. به این روی دامنه نقض بنیادین حقوق بشر در دنیای پست مدرن نیز رو به گسترش بوده و هست: امروزه نیز در حقوق بین‌الملل نقض حقوق اقلیتها، نزاعهای فرقه‌های، هجوم آوارگان، رنجهای فزاینده شهروندان و ممانعت از ارسال کمکهای بشردوستانه که قبلاً در حاشیه بودند هم اکنون در متن قرار گرفته‌اند.^(۶۱) این موارد نیز از دید نگارنده تابع اصل احترام به عنوان هسته

مرکزی صلح پست مدرن است. کند. موارد جدیدتر قطعنامه های ۱۳۶۸ و ۱۳۸۳ شورای امنیت در پی حوادث ۱۱ سپتامبر بود که برای اولین بار - به طور رسمی - حمله تروریستی را به منزله حمله مسلحانه^{۳۳} محسوب نمود.

آنچه در عصر پست مدرن - که طلوعه آن در پسا جنگ سرد نیز دیده می شود - مشروعیت مداخله تحت عناوین بشردوستانه یا دفاع پیشگیرانه را تأمین می کند، اتفاق نظر نسبی اعضای جامعه ی بین المللی و افکار عمومی جهانی خواهد بود، هر چند عنصر قانونیت موقتاً در محاق فرو رود. به زعم انتونیوکاسه اتفاق نظر نسبی - ولو بدون مجوز صریح شورای امنیت - به تدریج جنبه عرفی و قانونی می یابد. قضیه عراق و مداخله ائتلاف در سال ۱۹۹۰ عملیات نظامی ناتو در کوزوو و بوسنی و حمله

آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۲ مثالهایی از این دست هستند.^(۶۲) به هر حال این موارد خاص نقض حقوق بین الملل ممکن است به تدریج و با مفهوم سازی جدید میان دولتها، سبب شکل گیری عرف بین المللی شود که بر مبنای آن اقدامات متقابل نظامی را با هدف انحصاری ختم جنایت بشری و تهدید صلح تجویز کند.

در راستای شالوده شکنی از ساختارهای بنیادین منشور سازمان ملل - می توان به بخش دیگری از رأی مشورتی دیوان لاهه در قضیه برخی مخارج سازمان ملل (۱۹۶۲) اشاره نمود که طی آن دیوان به طور ضمنی پذیرفت که عرف و به عبارت دیگر توافق کلی و تلویحی می تواند یک معاهده - حتی در این مورد منشور - را تغییر دهد.^(۶۳) و صلاحیت انحصاری شورای امنیت در عملیات حفظ صلح بود را تعدیل

33. Arm Attach

در عین حال منافاتی با جریان معنادار اطلاعات و زمینه سازی برای کنشهای کلامی ندارد. در تئوری پیچیده و گسترده‌ی کنش ارتباطی نیز هابرماس بحث می‌کند که در جوامع صنعتی پیشرفته، نظامهای اداری و بوروکراسیها محدودکننده فضای سیاسی برای شکل‌گیری کنش هستند لذا سیاستها از شهروندان منفک می‌شود و فراتر از دسترسی آنان اتخاذ می‌شود.^(۶۵)

۴- پویسهای اجتماعی

ضمن اذعان به اینکه صلح پست مدرن به عنوان یک پویس، قرائت و تعریف واحدی ندارد، به نظر می‌رسد بتوان آن را از چشم‌اندازهای جهانی و با عنایت به سطوح تحلیل و مراجع مختلف بررسی نمود. در این راستا شاید بتوان از مدل کوانتومی قدرت نیز بهره گرفت و نهاد صلح را همچون قدرت و جنگ پراکنده در میان لایه‌های اجتماعی و درون هر لایه جستجو کرد.

در بهترین حالت چیزی که در دوره مدرن شاهد آن بوده‌ایم، «صلح گسسته» (صلح تارگونه) به عنوان یک مفهوم چند بعدی در این دوره و آنچه در عصر پست مدرن شاهد خواهیم بود، در بدترین حالت «گسستگی صلح» (صلح

انسجام نیافته^(۳۴) به عنوان یک مفهوم ذاتاً و ضرورتاً یکپارچه در این عصر است. کارکرد نهادهای جهانی مانند سازمان ملل به عنوان نوعی گفتمان پیوندی صرف نظر از ختم جنگها، پی‌ریزی صلح در قالب یک کلان گفتمان

احترامی - اعتدالی خواهد بود. پیوند می‌تواند - فراتر از همگن سازی در قالب همپوشانی سلاقی و ارزشها - از آمیزش فرهنگها و شیوه‌های (سبکهای) زندگی ایجاد شود. تصویر لیوتار از جهان وطن شهری یا هومی بابا^(۳۵) از مهاجران پسا - استعماری که در ویژگیهای مرکز و پیرامون سهیمند، مثالهایی از این دست هستند. «تفاوت و امر محلی» در عین تعدیل یا تغییر در فرآیند و محصولات جهانی شدن، می‌تواند از راه همین فرآیند مجدداً تأکید شود.^(۶۶) بازی آزاد تفاوتها در این راستا مفهوم می‌یابد، هر چند این بازی - طبق برداشت نگارنده - می‌تواند به چیزی شبیه «وفاق کلی» نیز بیانجامد.

نگاهی تبارشناسانه به صلح به روایت بهتر داستان صلح در حال و آینده کمک می‌کند. در این راستا توجه دقیق به عوامل زمینه ساز صلح و درهم ریختگی و گسست مفهومی آن (صلح گسسته) ضروری می‌نماید. در شرایط مدرنیته شاید صلح ناپیوسته قابل هضم و درک بوده و به تدریج و با گسترش انقلاب اطلاعات و انفورماتیک، افزایش وابستگی متقابل و تبادل فوری، پیامها به سراسر کره خاکی انتقال می‌یابد و گسستها و ناپیوستگیها به سرعت گسترش می‌یابد.

با توجه به همین ناپیوستگیهای خود افزاینده است که به تعبیر نگارنده صلح در برداشت پست مدرن از یک منظر به منزله‌ی محو

34. Un organized peace

35. Homi Babha

دوگانگی - نزدیک به دیدگاه شالوده‌شکنانه‌ی میشل فوکو و همچنین دیدگاه ژاک دریدای فرانسوی مبنی بر رد تقسیم‌بندیها و تضادهای دوجهی زبان - است که به نوعی از تعهد به «فعل» (ماده‌ی ۲ بند ۳) و تعهد به «ترک فعل» (ماده‌ی ۲ بند ۴ منشور) شالوده‌شکنی می‌کند. در تفاسیر جدید باید در متون حقوقی مانند منشور به‌عنوان محصول نسبی غربی / آمریکایی، از مفهوم «دولت» به نفع سایر بازیگران جامعه مدنی حتی‌المقدور حاکمیت‌زدایی شود و به عبارت دیگر از آن به‌عنوان مظهر گفتمان مسلط شالوده‌شکنی شود. در این صورت نهادهایی مانند شورای امنیت و GA نیز به مفهوم «مشارکتی» - برآیند خاص گرایها و محلی‌گرایها - نزدیک می‌شوند.

شاید این برداشت خوشبینانه ما از مجموع اندیشه‌های کوهن، لیوتار و دریدا کارگشا باشد که در جهان پست مدرن مجموعه‌ای از عوامل به شکل تکه تکه و جزیره‌ای و در عین حال در مجاورت هم - و به تعبیر ما در تعاملی سازنده - می‌توانند عمل کنند. در واقع می‌توان گفت نوعی اجتماعی‌گرایی آگاهانه و بازاندیش کنشگران براساس اصل احترام و از طریق پیوندهای درون و میان‌گفتمانی و ارتباط مستمر و پویای اجتماعی، زمینه‌ساز صلح محسوب می‌شود. در این بین گرایشهای محلی و خاص نیز می‌تواند - طبق دید تقلیل‌گرا به حیات خود ادامه دهد.

پست مدرنیسم به عنوان جنبش فرهنگی

36. Re - Definition 37. De saussure
38. Juques locan 39. Signified
40. Signifire

سازه‌گرایی به متن آوردن گفتمان حاشیه‌ای در ادراکات متقابل ساختار و کارگزار است. با بهره‌گیری از این دیدگاه بر پراکندگی صلح و در عین حال قرین بودن فضا - زمانی آن با گفتمان مسلط (قدرت و جنگ) تأکید می‌کنیم. چیزی که می‌توان آن را گفتمان جزیره‌ای صلح نامید. صلح به عنوان دانش تحت انقیاد، همواره همراه گفتمان هژمونیک بوده یا در مقابل آن می‌ایستد. همانگونه که جنگ همه جایی و هرزمانی است، صلح نیز این‌گونه است یعنی در شبکه فراملی، مقومات گفتمانی آن چه در قدرت و چه مقاومت قابل درک است. در اینجاست که کارکرد گفتمان مبتنی بر احترام و عدالت تکوین‌گرا بارز می‌شود، اساساً از دید هرمنوتیکی رابرتسون رسالت پست مدرنیسم از میان بردن فضای بینابینی متون جنگ و صلح و به تعبیر دریدا نفی دوگانگی و نقد شالوده‌شکنانه این مفاهیم است. این متون در حال کنش و واکنش بوده و به منزله رابطه اندیشه‌ها و گفتمانها می‌باشند که نظریه‌پردازی بین متنی را می‌طلبد.^(۶۹)

دیپلماسی مبتکرانه‌ی داگ هامرشولد، دومین دبیرکل سازمان ملل (۶۱-۱۹۵۳) در بحران کانال سوئز (۱۹۵۶) در راستای نفی دوگانگیها و رفع تعارضات کارکردی میان دبیرکل، شورای امنیت و مجمع عمومی به پی‌ریزی روابط بینا متنی / میان‌گفتمانی و ارائه تفاسیر متوازن و متکثر از منشور پرداخت که عملاً به افزایش نقش دبیرکل و مجمع عمومی در ابعاد و جهات

غیرروندی انجامید.^(۷۰) به این روی نقش بازیگران جهانی مثل سازمان ملل فراتر از مدیریت بحرانهای مدرنیته، مدیریت و هدایت «تغییرات» در حال وقوع و برگردان، تفسیر و انتقال پیامهای میان متنی بر مبنای سازه‌گرایی است. هویت‌های متداخل زمینه‌ساز همگرایی گفتمانهای فرودست با گفتمان هژمونیک از راه عضویت در گروه‌ها و ترتیبات محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، می‌شود که با تفسیر پست مدرن ماده‌ی ۵۲ منشور سازگار به نظر می‌رسد.

سازنده‌گرایی با تعامل پویای زمانمند و اعتمادسازی متقابل، تفاسیر و ادراکات بازیگران را خارج از فضای امنیتی شکل می‌دهد: در رژیم مناطق عاری از سلاحهای هسته‌ای به واسطه‌ی وجود هویتها و ارزشهای متداخل و عضویت در گروه‌های مختلف، گفتمان هژمونیک و تمایز خودی و دیگری تا حدودی رنگ باخته است، برخلاف رژیم منع گسترش سلاحهای هسته‌ای (NPT) که نمایانگر گونه‌ای آپارتاید هسته‌ای به نظر می‌رسد.^(۷۱)

در سطح بین‌المللی نیل به چنین درک مشترکی با تعارض گفتمان قدرت و عدالت روبه‌روست: به‌عنوان مثال می‌توان به کنفرانس سوم حقوق دریاها (آنکلاس ۳) اشاره نمود که طی اجلاسهای متوالی و متعدد تلاش نمود منافع خاص دول - به ویژه دولتهای صنعتی غرب - را با حقوق جهانی اقیانوسها - مبتنی بر حقیقت و عدالت - سازگار نماید. در نهایت نیز

این کنفرانس از راه گفتگو و تبادل امتیازات دیپلماتیک به نتیجه رسید.^(۷۲) این مورد و موارد قبلی نشان دهنده‌ی تفکیک ناپذیر بودن سیاستهای بومی از سیاست بین‌المللی و در عین حال لزوم سازش و آشتی میان ایده‌آلهای عدالت - محور با واقعیتهای اجتماعی است.

بر اساس دیدگاه هابرماس هر کنش ارتباطی شایسته، ضمن بازنمایی واقعیات، روابط اجتماعی مشروع و حقانی را بنیان می‌گذارد که تبلور نقطه نظر گوینده و قابل فهم (معنادار) است. هر ادعایی که نتواند در قالب یک اختلاف (منازعه) باز و آزاد طرح شود، شالوده‌ی ارتباطات تحریف شده‌ی سیستمی محسوب می‌شود. گستره‌ی وضع کلامی ایده‌آل باید از این تحریف جلوگیری نموده و یا بر آن غلبه نماید. این برداشت نه تنها برای هر عمل متداول و روزمره‌ی ارتباطی بلکه به عنوان مدل‌های ایده‌آل ساخت

تصمیم جمعی به کار می‌رود. همچنین راهنمایی برای تعریف تاسیسات (نهادهای) و بخشهایی است که مشارکت و دموکراسی را توسعه می‌دهد.^(۷۳)

از دیدگاه نگارنده در پرتو واقعیات اجتماعی وضع کلامی ایده‌آل می‌تواند جای خود را به وضع کلامی حداقلی در چارچوب گونه‌ای کنش احترامی - اعتدالی - مبتنی بر درک واقعیتهای اجتماعی و عقلانیت مصلحت اندیش (سازش‌گرایانه) - بدهد.

به نظر هابرماس چهار شرط راهنما برای مشارکت باز و آزاد در حل و فصل مسالمت‌آمیز

اختلافات ضروری است. اول تلاشها برای رسیدن به فهم بین‌الذهانی، نوعی توزیع نظام‌مند شانسها (بختها) را جهت‌گزینش و به کار بستن کنشهای کلامی مسلم فرض می‌کند. در این راستا حداقل مهارتها و فرصتها برای تبلور، ظهور و بروز افراد - به عنوان بیانگر باور^{۴۱} شامل دسترسی به بلندگوها و مجامع عمومی و کانالهای معنادار ارتباطی، از راه تکنولوژیهای ارتباطی - در برابر تکنولوژی انضباطی فوکو - می‌باشد. هر چند هابرماس بردستری عادلانه^{۴۲} و توزیع یکسان فرصتهای یادگیری تأکید می‌کند اما واقعیت این است که قواعد و تبلورهای کلامی تفوق طلب - که بازتاب هویت خاصی هست - قابل محو کامل نیست. لذا فهم بین‌الذهانی در قالب اجماع کامل جای خود را به فهم خاص‌گرایها خواهد داد.

دوم، فهمیدن و بازنمایی دنیای خارج نیاز به رهایی و خلاصی از مفروضات (یقینیات) برتری جویانه در تحولات اجتماعی حقیقت^{۴۳} دارد؛ چه حقیقت عنصری بین‌الذهانی است که از طریق اجماع مباحثه‌گران در یک وضع گفتمانی و در کنش کلامی ظهور می‌یابد.^(۷۴) در این مورد نیز از دیدگاه نگارنده تبلورهای کلامی برتری طلب و هژمونیک در عقلانیت فراگیر مصلحت‌اندیش حل خواهد شد.

هابرماس درباره شرایط تعامل ارتباطی شهروندان که دارای حق تعیین سرنوشت بوده

41. Expressive

42. Equal Access

43. Truth

و تحت نظارت حاکمیت نیستند، نظریه پردازی نموده و ارزشهای مشارکت جویانه‌ی دموکراتیک چپ جدید را توسعه داده است. سیاستی که متضمن احترام به تفاوتها و برداشتهای متعارض درباره مبانی هویت است باید در اجتماع شهروندی یا نظام جمهوری مد نظر باشد^(۷۵) در پارادایم احترامی / اعتدالی این امر در قالب اعتباربخشی و مشروعیت خاص گرایبها مطرح می‌شود و معیارهای کلی و متعالی مشروعیت در محاق فرومی‌رود. سوم از نظر هابرماس عنصر مشارکت باید روابط و هنجارهای اجتماعی مشروع را برای کنش متقابل تأسیس کند، در این زمینه وی بر شکل‌گیری حقوق و مسئولیتهای مردم از راه تعامل انسانی^{۴۴} و گفتگو تأکید می‌کند. چهارم اینکه از نظر هابرماس واکنشهای متقابل باید قادر به بیان منافع، نیازها و احساسات معتبر و مشروع (طرفین) باشد. لازمه‌ی این امر همان رهایی از روندهای هژمونیک است که از شکل‌دهی تجربه به صورت آزاد و باز توسط افراد جلوگیری می‌کند.^(۷۶)

به هر حال به نظر می‌رسد صلح پست مدرن - از دید آرمانگرایانه - مستلزم آزادی کنشگر بیانگر باور برای تعامل با دنیای پیرامون است، البته شرایط چنین کنش فعال و هدفمند نیز مهم و ضروری است: بهره‌بردن از فرصتها به طور عادلانه، کنار گذاردن مفروضات برتری جویانه و طرد گفتمان هژمونیک، مشارکت در قالبهای به هم تنیده‌ی واگرا و همگرا و پی‌ریزی

روابط مشروع اجتماعی براساس نیازها و ارزشها. این دیدگاه در شرایط حاکمیت شبکه‌ی فراملی قدرت / مقاومت، از یک سو و وجود محلی گرایبها و تفاوتهای ارزشی از سوی دیگر با بهره‌گیری از نظریه تقلیل‌گرای کلامی قابل تعدیل است.

کارکرد سازنده‌گرایب در این میان کمک به تبلور نسبی کنشگر «بازاندیش» و آشکار نمودن جایگاه او به عنوان اصلاح‌گر کنشها است که این خود مفهومی باز و موسع از صلح پست مدرن را فراروی می‌نهد. بنابراین بر مبنای پارادایم سازه‌گرایب، گفتمان جدیدی، تعاملات پیچیده‌ی بازیگران را در عصر پست مدرن رقم می‌زند که مبتنی بر پیوند صلحهای از هم گسیخته از طریق بازاندیشی متنی در فضای ناشی از تعامل بازیگران جامعه مدنی است که می‌تواند همگرایی نسبی بیانی را پدید آورد.

پست مدرن نیزه کردن صلح به منزله‌ی مفهوم‌سازی این واژه بر مبنای احترام و عدالت اجتماعی و طبیعی در راستای تصدیق حضور بیگانگان (دیگر ملل یا تمدنها)، اشخاص مهاجر و صاحبان تفاسیر دیگر در درون جوامع است، افراد و گروه‌هایی که تابع گفتمان مسلط هویت نیستند. قضیه کشتارهای بی رحمانه‌ی بوسنی تصدیق هزینه‌هایی است که مدرنیته در این زمینه متحمل شده است. صلح از این دید احترام و رعایت «دیگران» است که تبادل و

تعامل را ممکن می‌سازد. ما این مفهوم را صلح مدنی در عصر پست مدرن می‌نامیم.

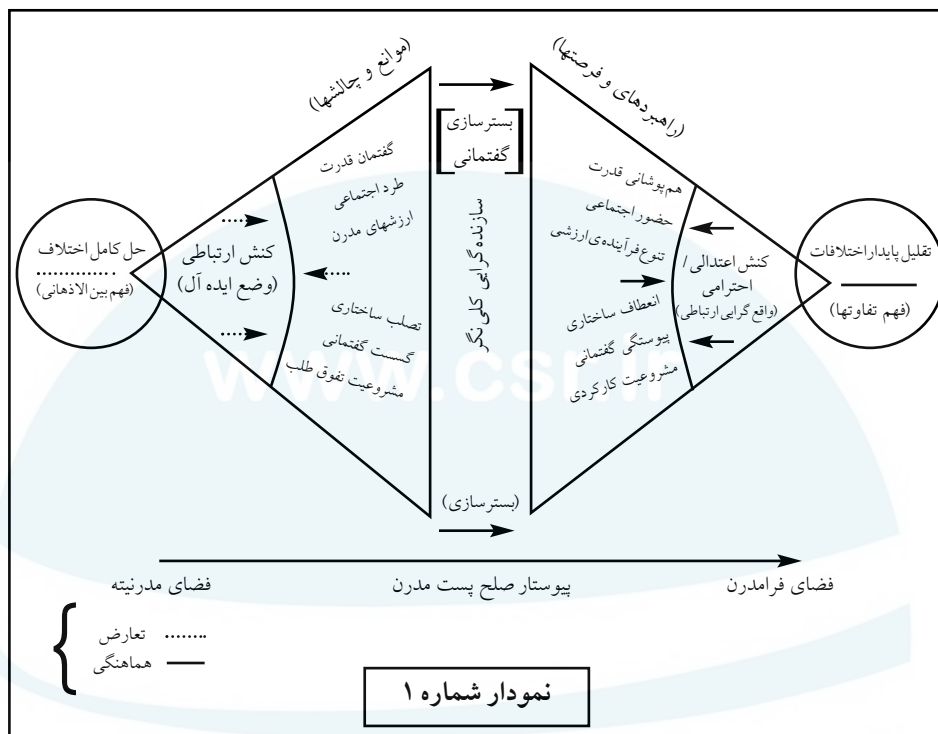
دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه‌ی

فرجام

تئوری کنش ارتباطی مبتنی بر جریان آزاد اطلاعات در مواجهه با چالشهای مدرنیته کم و بیش در حد یک تئوری باقی می‌ماند، با این حال پارادایم صلح پست مدرن انقطاع کامل از مدرنیته محسوب نشد. با اذعان به برخی ناکارآمدیهای عقل مدرن - که در اندیشه‌های پست مدرن ظهور و بروز یافته است همانند روابط اجتماعی مبتنی بر قدرت، حاکمیت تکنولوژی انضباطی و دیسیپلین، طرد و از خودبیگانه‌سازی اجتماعی، عدم تبلور اجتماعی و گسسته‌های گفتمانی، می‌توان مدل واقع‌گرایانه‌ای از کنش ارتباطی ارائه داد که از وضع ایده‌آل کلامی و به تبع آن حل کامل اختلافات عدول نموده و ضمن توسعه و شالوده‌شکنی از مفاهیم با تأکید بر اندرکنشهای میان‌متنی / گفتمانی - بر مبنای سازنده‌گرایی کلی‌نگر - زمینه‌ی کنشگرهای فعال و هدفمند فراهم شود. تداوم و تغییر احتمالی هویتها در مرز میان کنشهای اعتدالی / احترامی و سازنده‌گرایی شکل می‌گیرد. (نمودار شماره ۱) از دیدگاه نگارنده در پست مدرن خوش‌بین با رویکرد حداقل‌گرای کلامی - در برابر وضع ایده‌آل کلامی هابرماس - اجماع کامل به عنوان مبنای حقیقت می‌تواند جای خود را به گرایشهای هم‌سو و کلی‌جامعه‌ی

نامیبیا (۱۹۷۱) طی رأی مشورتی، التزام به رعایت غیرقانونی بودن حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا را برای تمام دولتها - حتی غیر عضو سازمان - الزامی دانست.^(۷۷) از این دید صلح مدنی غیرقابل تجزیه است، چه مقررات و هنجارهای حقوقی نمی‌تواند دور از واقعیات اجتماعی بوده و آن را به حساب نیاورد. در این رأی دیوان مرزهای خودی و بیگانه را مخدوش می‌نماید، ضمناً در مورد خود آفریقای جنوبی نیز در آراء قبلیش، بارها اصل احترام و ارتباط را در نظر گرفته بود. ناپاسداری از این اصول کلی، انفعال اجتماعی و گسست را در قالب روابط تاریکونه (عمودی) صورتبندی می‌کند. در این حالت سازنده‌گرایی بستر تکوینی خود را مخدوش می‌یابد.

به این روی مدلول صلح پست مدرن را با استفاده از دیدگاهی زبان‌شناسانه و نشانه‌شناسانه می‌توان بیشتر در یک فرآیند زمینه‌محور (متن - محور) - و نه قدرت محور - جستجو نمود. برداشت اول صلح محصول عملکرد نشانگان در قالب سازوکارهای احترامی / اعتدالی مانند وساطت میان گرایها، وفاق کلی، همکاری و روشهای پیشگیرانه و در برداشت دوم مدلول صلح ناشی از معانی اراده شده توسط گفتمان مسلط است. در حالت اول صلح پست مدرن در قالب نوعی جامعه مدنی پلورال



بین‌المللی بدهد پس تفاوتها و تمایزها با توجه به آشکال قدرت باقی خواهد ماند. هر چند تعدیل گفتمان سلطه و هژمونیک و نه حذف آن یادآور وجه قدرت نرم در تضارب کلی دیدگاه‌ها و امکان مجال یافتن خاص گرایها و محلی‌گرایها است اما تمام اشکال ارتباطات انسانی اعم از اقتناع و مذاکره کم و بیش با روابط قدرت پیوند خورده‌اند و بحث آزاد در وضع ایده آل کلامی مشمول دیدگاه تقلیل‌گرا می‌شود.

جامعه بین‌المللی نیز در عصر پست مدرن موضوعات اصلی خود را فراتر از دولت‌ها در کنشگران و گروه‌های فروملی می‌یابد که به تکثرگرایی فزاینده در عرصه‌ی موضوعی حقوق

بین‌المللی می‌انجامد. در این راستا کاهش اختلافات یا تقلیل آن به وضعیت باثبات^{۴۵} را نیازمند کنش احترامی - اعتدالی^{۴۶} انگاشتیم.

صلح مدنی منبعث از گونه‌ای جامعه مدنی جهانی شده است که در آن تفاوتها بر مبنای محلی‌گرایی محترم است. در عین حال مؤلفه‌ی عدالت می‌تواند متضمن فرصتهایی برای بازنمایی، و مشارکت نزدیک باشد. در اینجا پست مدرنیسم با دیدگاه نئوپولورالیسم بر مبنای تضعیف سیاست مبتنی بر حزب، طبقه و ایدئولوژی و نظام نمایندگی و پارلمانی وجوه مشترک می‌یابد که در آن جلوه‌های خودکنترلی

45. Stable Situation

46. Respective / Justificatory Act



- توسعه کنترل‌های درونی شده - نیز جلوه گر برداشت خاص گرایی از آن است که با عنایت به مؤلفه عدالت در بطن کنشهای اجتماعی قابل تحمل می‌نماید، به عبارت دیگر با گونه‌ای انعطاف تفسیری / کلامی، و توسیع مفاهیم و مدلولات مواجهیم که از جهتی می‌تواند به طرد اذعان به تحولات تدریجی بیانی در راستای

خشونت بیانجامد. هر چند صلح را در مقابل امنیت امری ذاتاً غیرسیاسی دانستیم ولی به تدریج با پیوستگیهای اجتماعی متاثر از جهانی شدن به نظر می‌رسد «نفی دوگانگی» از این دو واژه کاربرد یابد. صلح پست مدرن همچون عنصر قدرت تابع مدل کوانتوم و مشمول تراکم فضا/زمان محسوب می‌شود. در پرتو تحولات نوین، هنجارها و قواعد منشور نیز تابع تداوم و تغییر - و نه فسخ یا بطلان - خواهد بود. لذا مدیریت تغییر به جای مدیریت بحران در دستور کار آینده سازمان ملل قرار می‌گیرد. در این راستا بحث، گفتگو و استدلال^{۴۷} - نه الزاماً برای نیل به اجماع کامل و حقیقت یا حتی حل نهایی اختلاف - که در جهت نیل به آگاهی متقابل، احترام و شناسایی خاص گراییه‌ها و میانجیگری میان آنها و گفتمان تفوق طلب به کار می‌آید.

با بررسی مدلولات نشانه‌شناسانه‌ی دورکن سازمانی منشور ملل متحد، ضمن مقایسه آن دو، نقاط گرهی در تعارض کارکردی آنها نشان داده شده است. (بخش افقی نمودار شماره ۲)

تعاملات میان متنی - دو گفتمان حاکم بر مجمع و شورا - براساس مدل تکوین‌گرایی اجتماعی به مرور زمان سبب تعدیل نقشی، هنجاری، و هویتی این دو رکن و اتخاذ تصمیمات و راهبردهای جدید در قالب شالوده‌شکنانه می‌شود. به تدریج مرزهای نشانه‌شناسانه یا کلامی میان این دو متن کم‌رنگ شده و دوگانگی کارکردی آنها در شرایط پست مدرن - مشابه

دیدگاه فوکو و دریدا - کاهش می‌یابد. (بخش عمودی نمودار).

در این میان گسترش مصادیق نقض صلح مانند نقض حقوق بشر و اقلیتها به عنوان مظاهر خاص‌گرایی، که خود نتیجه‌ی یکپارچگی مفهومی صلح و انباشت فضا/زمانی آن است، همپوشانی و مشارکت شورا و مجمع - به عنوان بلندگوی افکار عمومی جامعه بین‌المللی - را تقویت می‌کند. به این روی با تأکید بر دیدگاه پست مدرن در پرتو سازه‌گرایی اجتماعی به جای عمل جمعی از عملهای جمعی، در عوض انباشت فراگیر (جزء‌نگر) گفتمانی، انباشت کلان‌گفتمانی و به جای عدم تعهد، بی‌هدفی (بی‌غرضی) - که با کنشگری فعال ناسازگارست - از تعهد به فعل در راستای تقلیل اختلافات سخن به میان می‌آید. برخی آراء و نظریات دیوان لاهه نیز هم‌سو با کارکرد مجمع عمومی متضمن رگه‌هایی از شالوده‌شکنی پست مدرن است. در این زمینه می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

نسبی‌گرایی درباره‌ی قلمرو و صلاحیت ملی کشورها در قضیه‌ی احکام تابعیت میان تونس و مراکش ۱۹۲۸، به حاشیه بردن برخی متون مانند دفاع مشروع و منع توسل به زور در قضیه‌ی اسکله‌های نفتی ایران، ۲۰۰۳، دیدگاه غیرامنیتی یا سیاست‌زدایی از امنیت در قضیه‌ی دیوار حائل (۲۰۰۴)، نفی دوگانگی کارکردی از

مجمع و شورا و دیدگاه کلی نگر و سازنده در
قضیه‌ی برخی مخارج سازمان ملل.

پانوشتها

- ۱۸- همان، ص ۸۲
- ۱۹- دیوید مارش و جری استوکر، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه‌ی امیرمحمد حاج یوسفی، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، صص ۳۲۱-۳۱۹.
- ۲۰- جان ار. گینیز، پیشین، ص ۸۲
- ۲۱- هیوبرت دریفوس، پیشین، ص ۲۷۰
- ۲۲- فیلیپ اسمیت، تحلیل پسانوگرایی و پسانوگرایی، ترجمه حسین نبوی، فصلنامه اقتصاد سیاسی، سال اول، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۳، صص ۱۶۸-۱۷۱.
- ۲۳- هیوبرت دریفوس، پیشین، ص ۱۰۵
- ۲۴- همان.
- ۲۵- یوسف مولایی، حق توسعه و جهانشمولی حقوق بشر، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تابستان ۱۳۸۱، شماره ۵۶، ص ۶۰
- ۲۶- همان، صص ۶۰-۵۹
- ۲۷- همان، صص ۶۵-۶۷ و ۶۹
- 28- Antony Burke, **Postmodern Peace Against The New Internationalism**, Draft prepared for the Oceanic conference on International studies comberra, July 2004, pp, 29-30.
- ۲۹- فیلیپ اسمیت، پیشین، صص ۱۷۰-۱۶۳
- ۳۰- آندریاس بنکه، پست مدرنیته کردن امنیت، برگردان محمدعلی قاسمی، فصلنامه راهبرد، زمستان ۱۳۸۱، شماره ۲۶، صص ۲۶۰-۲۱۶
- ۳۱- همان، ص ۲۳۳
- 32- James N. Rosenau, **The United Nation In A Turbulent World**, London: Lynner ienner, 1992, p.p. 11 - 22
- ۳۳- آنایتمن، پیشین، ص ۲۵۱
- 34- Daniel Gordon, **op.cit**, p.203.
- 35- John R. Gibbins and Boreimer, **The Poltic of Postmodernity, An Introduction to Contemporary Politics and Culture**, London: sage publications, 1999, pp. 125-127
- 36- Richard Falk, After Iraq IS There A Future for the Charter System? war prevention and the U.N, **counterpunch**, July 2, 2003, p.p. 5-7
- ۳۷- جهانگیر علمداری، کانت‌گرایی، فراکات‌گرایی و نظم جهانی،
- ۱- جان ار. گینیز / بوریمر، سیاست پست مدرن، ترجمه منصور انصاری، تهران: گام نو، ۱۳۸۰، صص ۲۳۳ و پائولین مری روسناو، پست مدرنیسم و علوم اجتماعی، محمدحسین کاظم‌زاده، تهران: آتیه، ۱۳۸۰، ص ۱۱
- 2- Daniel Gordon, **Postmodernism & The Enlightenment**, London; Routledge, 2001, p. 1
- 3- Gil friedman & Harvey starr, **Agnecy Structure & International politics: Form Ontology to Empirical Inquiry**, Newyork: Routedge, 1977, pp. 4, 5.
- ۴- آنایتمن، تجدیدنظریه‌های فرامدرن در سیاست، ترجمه‌ی مریم وتر، تهران: کویر، ۱۳۸۱، صص ۶-۵
- ۵- همان، ص ۷
- 6- Steven Seidman, **Contested Knowledge, social Theory In postmodern, Era. 2end** oxford: Blackwell publisher. 1996, p.148.
- 7- Daniel Gordon, **op.cit**, p.203
- ۸- حسین سلیمی، تقدروش شناختی علم روابط بین‌الملل، سیاست خارجی، سال ۱۳، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۸، صص ۶۸۳-۶۸۴
- 9- Daniel Gordon, **op.cit**.
- ۱۰- هیوبرت دریفوس، پل رابینو، فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹، چاپ دوم، ص ۲۶۸
- 11- Rob White/Fiona Haines, **Crime and Criminology**, (Australia Mellbourne): Oxford University press, 1999, p.p. 41-50
- 12- John Scott, **Power**, Cambridge: Blackwell publishers LTD; Polity press, 2001, p. 51
- ۱۳- جان ار. گینیز / بوریمر، پیشین، ص ۷۵
- ۱۴- همان، ص ۷۶
- 15- **Ibid**, p. 55
- 16- **Ibid**, p. 196
- ۱۷- جان ار. گینیز / بوریمر، پیشین، ص ۹

- Globulization / AntiGlobulization, U.K:**
polity press, Cambridge CB2, 1UR, U.K. in
association with Blackwell, Ltd, 2001, p.p.
58-79
59- *Ibid*, p.p. 75-76.
60- Sanley A.Deetz, *op.cit*, 1992.
۶۱- ر.ک سخترانی دکتر جمشید ممتاز در دانشگاه تهران ۸۷/۹۳ و
فریده شایگان، پیشین، صص ۸۱-۷۰.
62- Antonio cassese, "Terrorism is ALso
Disrupting some Crucial Categories Of
Int.law, ([Http://egil.org/Forum-WTC/ng -
Cassese - 02 .html](http://egil.org/Forum-WTC/ng-Cassese-02.html)).
۶۳- دومینک کارو، حقوق بین الملل در عمل، ترجمه ی مصطفی
تقی زاده انصاری، تهران: قومس، ۱۳۷۵، صص ۲۴۵ - ۲۳۳.
۶۴- رابرت هولاب، یورگن هابرماس، نقد در حوزه ی عمومی،
ترجمه حسین بشیریه، (تهران: نشرنی، ۱۳۷۵)، صص ۶- ۸.
65- **Glasgow University, Media Group,**
Getting the Message (News, Truth & power),
Routledge; 2001. p.18.
۶۶- فیلیپ اسمیت، تحلیل فرهنگی پسانوگرایی و پسانواری،
ترجمه: حسین نبوی، فصلنامه اقتصاد سیاسی، سال اول،
شماره ی دوم، تابستان ۱۳۸۲، ص ۱۵۲.
۶۷- پائولین مری روسنائو، پیشین، ص ۲۱.
۶۸- محمد توحید فام، رویکرد تحول مفاهیم سیاسی، مجله
دانشکده ی حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۷، پاییز ۱۳۸۱، صص
۱۳۰- ۱۳۱.
۶۹- حسین سلیمی، پیشین، ص ۶۹۰.
70- A.Leroy Bennett, *op.cit*. p 160.
۷۱- حیدر علی بلوچی، جایگاه خلع سلاح و کنترل تسلیحات در
تنورهای روابط بین الملل، فصلنامه سیاست خارجی، سال
هفدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۲، ص ۱۶۰.
72- Theodore A. Couloumbis / James
H.wolfe, Introdaction to **International
Relations: power and Justice**, (U.S.A:
prentice - Hall, 1986), p.p. 15-18
73- Stanly A.Deetz, *op.cit*, p.p. 169.
74- *Ibid*.
۷۵- همان، صص ۱۸۱- ۱۸۴.
76- Stanly A.Deetz, *op.cit*, p.p. 169-170.
۷۷- مصطفی تقی زاده، پیشین، ص ۱۱۱.
مجله ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۷، پاییز ۱۳۸۱،
ص ۲۷۰.
38- John Scott, *op.cit* p.p 11-13
۳۹- هدایت الله فلسفی، حقوق بین الملل معاهدات، تهران: نشر
نو، ۱۳۷۹، صص ۲۱۷- ۲۲۰.
40- Stanley A. Dect, **Democracy In An Age
of Corporate Colonization, USA: state
university of Newyork press, 1992 p.p.
160-170**
۴۱- فیلیپ اسمیت، پیشین، ص ۱۷۳.
42- Antony Broke, *op.cit*. p.28.
۴۳- برگرفته از سخنرانی دکتر جمشید ممتاز در دانشگاه تهران، ۳
آذر ۱۳۸۲.
۴۴- محمد توحیدی فرد، ضمانت اجراهای کیفری منشور، تهران:
وزارت خارجه، ۱۳۸۱، ص ۱۸۲ و فریده شایگان، شورای امنیت و
مفهوم صلح و امنیت بین الملل، تهران: دانشکده ی حقوق علوم
سیاسی، ۱۳۸۰، ص ۷۶.
45- A.Leroy Bennett, *op.cit*. p.159
و دی باوت، حقوق نهادهای بین المللی، هومن اعرابی، تهران:
مؤسسه کیهان، چاپ اول پاییز ۱۳۷۳، صص ۹۵- ۹۹.
۴۶- استناد به گزارش خبرگزاری فرانسه و رویتر، ۲۲ ژولای
۲۰۰۴.
۴۷- آلن تورن، نقد مدرنیته، ترجمه: مرتضی مردیها، تهران: گام نو،
۱۳۸۰، ص ۲۸۰.
۴۸- همان، ص ۶۱.
49- A.Leroy Bennett, *op.cit*, p.p.456 - 459
۵۰- هومن اعرابی، پیشین، ص ۹۷.
۵۱- مصطفی تقی زاده، حقوق سازمانهای بین المللی، تهران: نشر
دانش، ۱۳۸۰، صص ۱۳۲- ۱۴۳.
۵۲- کریس هیبلزگری، جنگ پست مدرن، سیاست نوین درگیری،
ترجمه احمدرضا تقاء، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۸۱،
صص ۲۳۰- ۲۴۰.
۵۳- ر.ک. محمد توحیدی فرد، پیشین، صص ۱۸۲- ۱۸۳.
۵۴- حسین سلیمی، پیشین، صص ۶۸۸- ۶۹۱.
55- Daul Taglor, **International Organization
in the Age Of Globalization**, Newyork and
London: continuum, 2003, p.55.
۵۶- جهانگیر معینی علمداری، پیشین، ص ۲۸۰.
۵۷- آندریاس بنکه، پیشین، ص ۲۲۲.
58- David Held and Anthony McGrew,